

علم امامان علمی که شب و روز به امام می رسد

[لیندا جی. کلارک / ابوالفضل حقیری قزوینی *]

متن پیش رو بخشی (= فصل چهارم) از تز دکترای خانم دکتر لیندا جی. کلارک (Lynda G. Clarke)، (استاد دپارتمان دین در دانشگاه کنکور دیای کانادا) با عنوان «اصول اعتقادی اولیه شیعه براساس منابع شیعی» («Sources Early Doctrine Of The Shiah According To The Shii») است که در سال ۱۹۹۴ میلادی در دانشگاه مک گیل کانادا از آن دفاع کرد. کلارک در این رساله در دو فصل به بحث علم امامان پرداخته است: فصل سوم با عنوان «علم امامان؛ علم موروثی» («The Knowledge Of The Imams: Inherited Knowledge») و فصل چهارم با عنوان «علم امامان؛ علمی که شب و روز [به امام] می رسد» («The Knowledge Of The Imams: The °Ilm That Comes By Night And By Day»).

■ متن مقاله

علمی که امامان به میراث برده‌اند تمام احکام شرعی، تمام وقایع گذشته و آینده - تا آخرالزمان - و هویت مؤمنان و کافران را شامل می‌شود؛ اما به نظر می‌آید که شیعه یا امامان ایشان باز هم احساس می‌کردند که توانایی‌های امامان به اندازه کافی تبیین نشده است. برای ایشان پرسش‌هایی مطرح می‌گردید: امام چگونه به پرسش‌های دینی ناشی از مجموعه رویدادها و شرایطی که قبلاً هرگز روی نداده‌اند، پاسخ می‌دهد؟ او چگونه از رویدادهای در حال بروز و شرایط متغیر - در حالی که روی می‌دهند یا قبل از آنکه روی دهند - آگاه می‌گردد؟ آیا پیامبر نیز تمام این جزئیات مربوط به زندگی روزمره در آینده را می‌دانست؟ گفته شده است که امام در چنین مواردی باید علم و پاسخ‌های خود را آن‌گونه که موقعیت ایجاب می‌کند (برحسب موقعیت و نیاز) مستقیماً از خدا دریافت کند. این اندیشه که علم لاینقطع از سوی خدا به امامان انتقال می‌یابد، سرانجام، به موضوعی مهم در تفکر شیعی تبدیل گردید.

۱- علمی که شب و روز (یعنی همیشه) [به امام] می‌رسد

نقل شده است که ابوبصیر، یکی از صحابه امام ششم علیه السلام که می‌خواست در باب علم امامان پرسش کند، به نزد او رفت. او از «هزار باب» پرسید و با شنیدن اینکه از هر بابی که علی فراگرفت هزار باب دیگر گشوده می‌شود گفت: «قسم به خدا، این علم است». [امام] جعفر علیه السلام سکوت کرد، چشم بر زمین دوخت و به فکر فرو رفت. سرانجام پاسخ داد: «این علم است و با این همه [آن علم اصلی] نیست». پرسش‌های ابوبصیر دربارهٔ جامعه، جفر، مصحف فاطمه علیها السلام و علم بدانچه بوده است (گذشته) و آن چه خواهد بود (آینده) موجب همین درنگ و واکنش از سوی امام گردید؛ تا این که سرانجام [ابوبصیر] پرسید: «خدا جانم را فدایت کند، علم چیست؟». امام پاسخ داد:

«[علم به] تمام چیزهایی که شب و روز (لحظه به لحظه) رخ می‌دهد؛ [جزئیات] تمام رویدادها و تمام چیزها [بی که] تا روز قیامت [روی می‌دهد]؛ موضوعی پس از موضوع دیگر و چیزی پس از چیز دیگر، تا روز قیامت». به گفته [امام] جعفر صادق علیه السلام، علمی که شب و روز [به امام] می‌رسد از صحف پیامبران

پیشین عظیم‌تر است؛^۱ [امام] محمد باقر علیه السلام گفته است که حتی علم قرآن و حلال و حرام نیز در مقایسه با آن ناچیز است.^۲ این - به گفته امام هفتم، موسی الکاظم علیه السلام - و قبل از او، پدرش [امام] جعفر صادق علیه السلام - یکی از سه بخش از وجوه علم است که از دو قسمت دیگر بالاتر و در حد اعلائی آن وجوه است:

«معرفت به گذشته (ماضی) که برای ما (ائمه) تفسیر شده است؛ یعنی از پیامبر به میراث رسیده و از سوی او تفسیر گردیده؛ علم به آینده (غایب) که مکتوب (مزبور) شده است؛ یعنی در کتبی که به ارث رسیده ثبت گردیده است؛ و اما [علم] حادث که به قلب ما الهام گردیده، گوش ما را متأثر می‌سازد». امام فرمود «این بهترین علم ماست».^۳

امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید:

«این علم عبارت است از زیادت [زیادت بر آن چه از امامی به امامی به ارث رسیده است] که در هر سال و در هر ماه - و سوگند به خدا- در هر ساعت پدیدار می‌شود».^۴

یکی از پیروان امام هشتم، امام رضا علیه السلام، اجازه خواست تا پرسشی را که با پدر ایشان مطرح ساخته بود با ایشان نیز مطرح سازد. [امام] رضا علیه السلام اجازه پرسش داد و آن مرد گفت: «آیا شما از علم پیامبر و کتب او و از علم اوصیا و کتب ایشان برخوردارید؟». امام (پیش‌بینانه، هر چند آن مرد هنوز آن را یعنی بخش اساسی پرسش را که برای آن اجازت خواسته بود بر زبان نیاورده بود) فرمود: «آری و حتی بیش از آن - هر چه می‌خواهی بپرس».^۵ این زیادت در باب حلال و حرام نیست؛ زیرا «خدا آن را بالتمام بر پیامبرش فروفرستاده است» و بر این

۱. صفار، بصائر الدرجات، ۱۳۸-۱۳۹؛ کلینی، کافی، ۱/۳۲۶-۳۲۷.

۲. قمی، تفسیر، ۱/۹۶-۹۷.

۳. کلینی، کافی، ۱/۳۹۳-۳۹۴؛ صفار، بصائر الدرجات، ۳۱۸-۳۱۹. در حدیثی حکمت خالده نه علمی جدید بلکه تبیین قرآن خوانده شده است؛ این امر آن را در ردیف اصلی قرار می‌دهد که بر اساس آن، قرآن علم به همه چیز را در خود دارد: «قرآن دارای تأویلی است، بخشی از آن آمده [روی داده] است و بخشی از آن نیامده است؛ اگر تأویل در زمان یکی از امامان باشد، امام آن را در آن زمان می‌شناسد» (صفار، همان، ۱۹۵ و ۱۹۶).

۴. صفار، همان، ۳۱۵.

۵. همان، ۵۱۱؛ اشعری، مختصر بصائر الدرجات، ۶۲.

مسائل نتوان افزود. بلکه آنچه بر آن افزوده می‌شود «چیزهایی غیر از حلال و حرام است».^۱ دیگر منابع علم که امام بدان دسترسی دارد فقط در صورتی کافی می‌بود که «غیر از آنچه بوده است، نمی‌بود»؛ اما از آنجا که «آنچه خدا روز و شب سبب وقوع آن می‌شود» در کار است، به علمی نیاز است که توسعه‌پذیر باشد و فزونی یابد.^۲ برای تضمین این علم، هر مَلکی که خدا در باب امری به زمین می‌فرستد نخست به نزد امام فرستاده می‌شود تا او آن امر را بداند.^۳ [امام] جعفر صادق (علیه السلام) می‌گوید: «هر شب و هر روز، اخبار زمین و آنچه در آن روی می‌دهد، نزد ماست».^۴

علمی که شب و روز [به امام] می‌رسد، ضروری است؛ زیرا همان گونه که [امام] جعفر صادق (علیه السلام) می‌گوید: «اگر علم ما افزوده نمی‌شد، به اتمام می‌رسید»؛^۵ یعنی اگر امامان از هر شرایط تازه و دانش مربوط به آن بی‌خبر بودند، هنگامی که پیروان برای پرسش به نزد ایشان می‌آمدند، دچار خسران می‌شدند؛^۶ و این همان گونه که دیده‌ایم ممکن نیست؛ زیرا خدا اطاعت از امام را تکلیف کرده است و او برتر از آن است که بشر را به اطاعت کسی بخواند که ممکن باشد در مورد مسأله‌ای جاهل باشد.

در حدیث آمده است که:

یکی از شیعیان نزد [امام] جعفر صادق (علیه السلام) آمد و از وی سؤالی پرسید. امام گفت: «از آن هیچ نمی‌دانم». آن مرد، خشمگینانه فریاد کشید: «خدایا ما را حفظ کن! این است امامی که ما مکلف به اطاعت از او بییم و من از او سؤالی می‌پرسم و او مدعی است که چیزی ندارد که به من بگوید!». [امام]

۱. صفار، بصائر الدرجات، ۳۹۳. مراد از این عبارت که گاهی به احادیثی افزوده می‌شود که به علم سرمدی مربوط می‌شوند، حمایت از خاتمیت وحی قرآنی است. اما این نظر غالب نیست؛ زیرا امامان بیشتر با کمک الهام الهی به پرسش‌های شرع پاسخ می‌دهند.

۲. همان، ۱۴۰.

۳. کلینی، همان، ۲۴۲/۲.

۴. صفار، همان، ۹۴. مثالی از «اخبار زمین» در اینجا، مرگ پادشاهان است که برای شیعه از جهت ستمی که بر ایشان می‌رود اهمیت خاصی دارد. جعفر صادق (علیه السلام) حتی قادر است که بگوید چشمان هشام بن مالک اموی در چه زمانی در گور ترکیب (همان، ۳۹۷).

۵. این عبارت اغلب تکرار می‌شود؛ مثلاً رک: اصول/۹۲؛ کلینی، کافی، ۳۷۴/۱-۳۷۵.

۶. نگاه کنید به اصول، صص. ۷۴-۷۵.

جعفر علیه السلام گوش خود را بر دیوار نهاد و چنان گوش فرا داد که گویی چیزی به او می‌گویند. سرانجام پرسید: «آن مردی که چنین و چنان سؤالی از من پرسید کجاست؟». مرد معترض که بسیار خشمگین بود، از در وارد شد و خود را شناساند و امام پاسخی را که می‌خواست به وی داد، سپس رو به من کرد و سلسله حدیث را برشمرد و گفت: «اگر علم ما افزوده نمی‌شد، [از علم] تهی می‌شدیم»^۱.

اعطای موهبت دانش پیوسته و دائم به امامان به معنای آن نیست که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله که در این دنیا نیست یا از امامان در گذشته بیشتر می‌دانند. امام ششم علیه السلام گفته است: «هیچ چیز از نزد خدا نمی‌آید مگر آنکه پیش از آن نزد پیامبر آغاز بگیرد و سپس به علی برسد و آنگاه به امامی پس از امام دیگر؛ آخرین ما بیش از نخستین ما نمی‌داند»^۲.

امامان دارای علمی افزون بر علم پیامبرند؛ همانگونه که داود [علم را] از پیامبران پیشین به میراث برد و خدا زیادتی به او عطا کرد و سلیمان از داود به میراث برد و زیادتی به او عطا شد و پیامبر صلی الله علیه و آله، خود، علم را از همه آن‌ها به میراث برد و زیادتی بیش به او عطا شد. (امام ششم می‌گوید) علم امامان نیز مانند علم ایشان افزون گردید؛ جز آنکه «چیزی در ما افزون نمی‌گردد جز آنچه پیامبر می‌داند»^۳. دلیل این امر - همان‌گونه که جعفر صادق علیه السلام توضیح می‌دهد - آن است که علم، نخست نزد پیامبر و امامان پیشین می‌آید:

«هرگاه فرمانی از سوی خدا می‌آید، مَلک آن را به نزد پیامبر می‌آورد و می‌گوید: پروردگار شما در باره این و آن امری برای تو فرستاده است و ملک می‌گوید: با آن به نزد علی برو. سپس پیامبر به نزد علی می‌رود و

۱. صفار، بصائر الدرجات، ۳۶۹. اما به حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام - که بسیار متفاوت است - نیز توجه کنید: یکی از شیعه نزد جعفر صادق علیه السلام آمد و در باب خون‌بها (دیه) پرسید. امام با اشاره به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد. آن مرد یادآوری کرد: «فکر می‌کنید اگر پیامبر سابقه‌ای به جای نگذاشته بود [اگر چنین کاری نکرده بود] پاسخ چه می‌بود؟». [امام] جعفر علیه السلام پاسخ داد: «من آنچه را پیامبر انجام داده به تو گفتم؛ اما از آن چه انجام نداده، اطلاعی ندارم» (حمیری، قرب الإسناد، ۶۳).

۲. صفار، بصائر الدرجات، ۳۹۲؛ کلینی، کافی، ۳۷۵/۱؛ نعمانی، غیبه، ۵۴.

۳. اصول، ۷۵.

می‌گوید: این را به حسن برسان و همین‌طور یکی پس از دیگری تا نوبت به ما می‌رسد ... محال است که امامی چیزی بداند که پیامبر خدا و امام قبل از او ندانند»^۱.

از سوی دیگر، دیدگاه و اندیشه‌ای در حدیث وجود دارد که در اقلیت است و بر اساس آن، امامان از نوعی مزیت نسبت به پیامبر و امامان قبل از خود برخوردارند؛ هر چند روشن نیست که این مزیت یا زیادت چیست؛ شاید باقی‌مانده سنتی قدیمی‌تر باشد.^۲

امامان علمی را که شب و روز [به آنان] می‌رسد دریافت می‌کنند؛ زیرا ایشان محدث یعنی مخاطب (فرشتگان) هستند. در ارتباط با این امر، حدیث، این آیه از قرآن [که می‌فرماید: «قبل از تو رسول یا نبی‌ای نفرستادیم مگر آنکه ...»] را چنین روایت می‌کند: «قبل از تو رسول، نبی یا محدثی نفرستادیم...»؛ که افزون بر متن است و حاصل آن سه گروه از افراد، به جای دو گروه است که مورد عنایت خداوندی هستند.^۳

شنیده شده است که امام پنجم قرائت قرآن توسط یکی از صحابه خود را چنین اصلاح می‌کرد و می‌افزود که «در کتاب علی چنین آمده است»؛^۴ امام چهارم (علیه السلام) چنین اظهار و بیان کرد که «علم علی همه در یک آیه از قرآن است؛ اما ما آن را پنهان کردیم [کلمه اضافی محدث را پنهان کردیم یا پوشیده نگه داشتیم تاویل این کلمه را]».^۵

در حدیث دقت شده است که امام به‌عنوان محدث (مخاطب) از پیامبر به‌عنوان دریافت‌کننده

۱. صفار، بصائرالدرجات، ۳۹۳ و ۴۲۸؛ کلینی، کافی، ۳۷۴/۱-۳۷۵. انتقال علم افزوده در سلسله پیامبر و امامان

ممکن است نوع عجیبی از حدیث را توضیح دهد که بر اساس آن امامان پدران در گذشته خود را می‌دیدند؛ رک: حمیری، قرب‌الاسناد، ۲۰۲-۲۰۳؛ صفار، بصائرالدرجات، ۲۷۴-۲۷۵؛ اشعری، مختصر بصائرالدرجات، ۱۱۱.

۲. امام ششم در پاسخ به این پرسش که «آیا برخی از امامان از برخی دیگر آگاه‌ترند؟» فرمود «بلی، و اما علم ایشان در باب حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است (عیاشی، تفسیر، ۱/۱۵)؛ اشعری، مختصر بصائرالدرجات، ۵-۶).

۳. بصائرالدرجات صفار (اما نه کافی کلینی) در بردارنده حدیث زیر از جعفر صادق است: «امامی نیست که درگذرد مگر آن که به امامی که پس از وی می‌آید همان عطا شود که به او عطا شده است و زیادت در پنج چیز (ص ۴۲۳)؛ به ما گفته نشده است که آن پنج چیز چیست). در بصائرالدرجات اشعری آمده است: از امام پنجم پرسیدند: «آیا شما از علم پیامبر و کتب او و از علم اوصیا و کتب ایشان برخوردارید؟» امام پاسخ داد:

آری؛ و ما بیش از آن داریم؛ پس هر آنچه می‌خواهی بپرس» (ص ۶۲).

۴. مثلاً رک: همان، ۳۱۱. گفته می‌شود که این خوانش از قتاده است.

۵. همان، ۳۲۵.

۶. همان، ۳۲۳.

واقعی وحی متمایز گردد؛ در واقع محدث در این بستر توضیح داده می‌شود. به نظر می‌رسد شور و شوق برخی از شیعیان مخلص، موجب گردیده بود که این دو را خلط کنند. در احادیث، امامان به صورتی نشان داده می‌شوند که سخن خطای پیروان خویش را که می‌گویند امام از آن رو که محدث است پیامبر نیز هست^۱ رد می‌کنند؛ امام چهارم علیه السلام به ویژه به رئیس مبدعین (ابوالخطاب) اشاره می‌کند و می‌گوید: «ابوالخطاب از آن سبب نابود گردید که معنای راستین (تأویل) محدث و نبی را نفهمید».^۲

امامان قبل از آنکه در باب این موضوع خطرناک سخن بگویند، صدای خود را پایین می‌آورند یا مخاطب خود را به کناری می‌برند؛ یکی از شیعیان هنگامی که [امام] باقر علیه السلام به وی گفت که امام مخاطب ملائک است، این امر را چنان «شگفت‌آور» یافت که شتابان رفت تا آن را به دوستانش که هنوز خبر را نشنیده بودند، بگوید.^۳

امام «مخاطب»، به واسطه شیوه‌ای که علم را دریافت می‌کند از نبی و رسول متمایز است.^۴ رسول (یعنی پیامبری که رسالت وی آوردن وحی برای بشر است) کسی است که فرشتگان به نزد وی می‌آیند و «با او سخن می‌گویند» همان گونه که یکی از شما با همراهش سخن می‌گوید، فرشتگان خبر یا امر و نهی را از سوی خدا برای او می‌آورند^۵ و او واقعاً آن‌ها را به چشم سر می‌بیند. نبی - که بنابر حدیث اسلامی کسی است که از خدا خبر می‌آورد اما کتاب ندارد - وحی را دریافت می‌کند و فرشتگان را در خواب می‌بیند؛ «چنانکه گویی واقعاً ایشان را می‌بیند». رؤیت فرشتگان از سوی نبی با رؤیای ابراهیم یا خواب سبکی که پیامبر صلی الله علیه و آله را وقتی جبرئیل در خواب به نزد وی آمد، فرا گرفت، مقایسه می‌شود.^۶ «اخبار خوش (نبأ) به قلب او

۱. مثلاً ر.ک: کلینی، کافی، ۹/۲-۱۲.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ۳۲۰؛ کلینی، کافی، ۱۴/۲-۱۵. بنابر روایت شیعی، زیدیان این را که امامان محدث باشند انکار می‌کردند و به همین سبب ملامت شده‌اند (ر.ک: صفار، همان؛ کلینی، همان، ۱۳ و ۴۷۸؛ نعمانی، غیبیه، ۴۴).

۳. صفار، همان، ۳۲۱؛ کلینی، همان.

۴. درباره سه نحو وحی ر.ک: صفار، همان، ۳۱۶-۳۱۸، ۳۱۹-۳۲۴ و ۳۶۸-۳۷۴ و منابع دیگری که در زیر به آنها اشاره شده است.

۵. اشعری، مختصر بصائر الدرجات، ۱۱۴.

۶. صفار، بصائر الدرجات، ۳۷۱ و ۳۷۳.

الهام می‌شوند و او مانند کسی است که هوشیاری خود را از دست داده باشد...»^۱.
 محمد ﷺ در آغاز نبی بود؛ اما پس از آن که جبرئیل از سوی خدا با نخستین وحی نزد او آمد، رسول شد و تجربهٔ وحیانی او به همین نحو تغییر یافت.^۲ در واقع او هم رسول بود و هم نبی؛ زیرا این دو ممکن است گاهی در یک شخص جمع شوند.^۳ بنا بر حدیثی، نبی ممکن است یا صدای ملک را بشنود یا او را ببیند؛ اما ممکن نیست این دو مجرا هم زمان گشوده شوند.^۴ از سوی دیگر، محدث کسی است که گفتار ملائک را، در حالی که از خدا خبر می‌آورند، می‌شنود؛ اما نه به‌طور واقعی و نه به‌نحو مجازی آن‌ها را نمی‌بیند؛ بلکه «گوشش متأثر و قلبش ملهم می‌شوند»؛ این عبارت رایجی [در احادیث] است.^۵ به این نحو است که امام

۱. همان، ۳۷۱.

۲. همان، ۳۷۰.

۳. همان، ۳۷۱ و ۳۷۲.

۴. همان، ۳۶۹. چند حدیث که در بصائر صفا آمده‌اند، نوع متفاوتی از نبی‌شناسی را پیشنهاد می‌کنند. بنا بر نظر امام پنجم، پنج نوع نبی وجود دارند (در حدیث فقط به چهار نوع اشاره شده است): یکی که صدایی مانند صدای زنجیر می‌شنود؛ یکی که مانند یوسف و ابراهیم در خواب به وی مژده داده می‌شود؛ یکی که «شهود» می‌کند (فرشتگان را در حالی که بیدار است می‌بیند)؛ و یکی که در قلبش نفوذ می‌شود و در گوشش رسوخ (همان، ۳۶۹-۳۷۰). در طرح دیگری که از امام پنجم و ششم نقل شده، چهار رده نبی و رسول وجود دارند: نبیی که فقط برای خود وی به او مژده داده می‌شود؛ نبیی که (فرشتگان را) در رؤیا می‌بیند و صدا را می‌شنود، اما بر کسی فرستاده نشده است (و امامی نیز دارد- یعنی رهبری دارد- که برای او تعیین شده است؛ همان‌گونه که ابراهیم امام لوط بود)؛ نبیی که ملک را در رؤیا می‌بیند و صدایش را می‌شنود (و نیز؟) او را (به ابهام) شهود می‌کند و بر مردم فرستاده می‌شود؛ نبیی که شرایط رده سوم را داراست، اما امام یا رهبر نیز هست، همان‌گونه که انبیاء اولوالعزم بودند (همان، ۳۷۳-۳۷۴). این رده‌بندی‌ها در کتب حدیث دیگر یافت نمی‌شوند و من توانسته‌ام منطق هریک از این گروه‌ها را کشف کنم.

۵. در برخی از احادیث سفتن گوش و سوراخ کردن قلب - در برخی گزارش‌ها - به‌عنوان فرآیندهایی مستقل بیان شده‌اند که با این حال می‌توان آن‌ها را در هم آمیخت (مثلاً رک: صفا، همان، ۳۱۶). این‌که به امام به‌عنوان محدث، رؤیت فرشتگان عطا نشده است، مشکلی ایجاد می‌کند: او از کجا می‌داند که صدا یا صوتی که می‌شنود واقعاً از جبرئیل است و نه [مثلاً] از روحی شریر؟ پاسخ آن است که او می‌داند؛ زیرا علم بدان [علم به هویت کسی که با او سخن می‌گوید] بر او فرود می‌آید تا بدان یقین یابد (همان، ۳۸۱). به بیان دقیق‌تر [او می‌داند؛ چون] به وی سکینه و وقار داده می‌شود که او [با یقین] بداند که آن ملک است (همان، ۳۲۳؛ کلبی، کافی، ۱/۴۲). بنا بر این، خدا امام را به حالتی روانی می‌برد که در آن می‌تواند آنچه را می‌شنود با خیالی راحت بپذیرد. سکینه در حدیث به‌عنوان روحی با صورت انسانی توصیف شده است [که] وقتی ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت کعبه را بنا کند، بر وی فرود آمد و با پیامبران دیگر نیز بود؛ در تابوت بنی اسرائیل نیز بود (حمیری، قرب‌الاسناد، ۲/۲۹؛ عیاشی، تفسیر، ۲/۸۴-۸۵). سکینه اسلامی همتای شیخیه عبری است که آن نیز به‌عنوان

«دربارۀ آنچه از وی پرسیده می‌شود اما از آن هیچ نمی‌داند» آگاه می‌شود.^۱ یکی از شیعیان از [امام] جعفر صادق (علیه السلام) پرسید: «گاهی از شما پرسشی می‌کنیم و شما به سرعت پاسخ می‌دهید؛ در صورتی که بارها شده است که فقط پس از تأمل پاسخ داده‌اید». امام فرمود:

«آری؛ گوش ما متأثر و قلب ما ملهم می‌شود؛ اگر چنین امری روی دهد

پاسخ می‌دهیم؛ اما اگر نشود، از سخن گفتن امتناع می‌کنیم».^۲

علاقۀ زیادی به تجربۀ محدث در حالی که ملائک با وی در ارتباطند وجود دارد؛ گفته می‌شود که او صدای زنگی مانند صدای تشتک (کاسه‌ای فلزی که بر آن ضربه می‌زنند) می‌شنود یا به قلبش الهام می‌شود و او صدای سقوط چیزی مانند صدای زنجیر در تشتک می‌شنود.^۳ این امر یادآور تجربۀ سمعی پیامبر است به هنگامی که نخستین وحی‌ها را دریافت می‌کرد.^۴

گروه محدثان به امامان محدود نمی‌شود؛ دیگر اشخاصی که - بنابر حدیث شیعی - «مخاطب» بوده‌اند عبارتند از ذوالقرنین، خضر و صاحب سلیمان.^۵ زنانی نیز هستند که محدثه‌اند: مادر موسی که خدا به او فرمود نوزاد خویش را به رود بسپارد - علم سرمدی امامان، مانند علم مادر موسی، وحی خوانده می‌شود -^۶ و ساره که به وی گفته شد که بچه‌دار خواهد شد و مؤذنه اسحاق و یعقوب به او داده شد.^۷ در زمان رسول (صلی الله علیه و آله) و ابودر - صحابی نزدیک

و جهی از حکمت یا قدرت الهی بر پیامبران و اشخاص دیگری که خدا به ایشان عنایت دارد، فرو می‌آید.

۱. صفار، همان، ۳۱۶.

۲. همان، ۳۱۶.

۳. همان، ۳۲۴ و ۳۶۸-۳۷۴.

۴. بخاری (کتاب اول، باب کیف کان بعد الوحی، ح ۲) نقل می‌کند که رسول گفته است: «گاهی آن [وحی] مانند طنین زنگ به من می‌رسد؛ این برای من از همه چیز دشوارتر است. آنگاه فشارش را بر من از دست می‌دهد و من در می‌یابم که [آنچه را به من ابلاغ شده است] به یاد می‌آورم. گاهی [نیز] ملک به شکل انسان در برابر من پدیدار می‌گردد و من آنچه را او می‌گوید می‌فهمم». در حدیث شیعی، امامان از احساس سمعی نبوت برخوردارند؛ اما دقت می‌شود که با نفی رؤیت ملک از سوی امام، میان امام و رسول تمیز نهاده شود.

۵. صفار، بصائر، ۳۲۱-۳۲۴؛ کلینی، کافی، ۹/۲-۱۲.

۶. صفار، همان، ۳۱۷. اشاره این آیه قرآن است: «و ما بر مادر موسی وحی فرستادیم...» (قصص/۷).

۷. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۲۰۱.

۸. صفار، همان، ۳۷۳.

رسول ﷺ که مورد تکریم شیعیان است^۱ - به نظر شیعیان محدثند. اما به نظر می‌رسد که پس از دوران پیامبر یا علی، کاریزما (خصوصیت ویژه و استثنایی) امامان به کسانی که با ایشان همراه بودند و با آنان پیوند داشتند منتقل نمی‌شد (و آنان از کاریزمای برگرفته از امام خود بهره مند نمی‌شدند)؛ دیگر نمی‌شنویم که کسی غیر از امامان «مخاطب» توصیف شود.^۲

علی [علیه السلام] به عنوان یکی از کسانی که محدث بوده‌اند، هویت قاتل خود [در آینده] و امور عظیمی را که از آن با مردم سخن می‌گفت، از فرشتگان فرا می‌گرفت.^۳ در روز قریظه و در روز نضیر - هنگامی که قبایل یهود مدینه که همین نام‌ها را بر خود داشتند، تحت محاصره قرار گرفتند و تبعید شدند - دو فرشته، جبرئیل و میکائیل، بر یمین و یسار او ایستادند و او را مخاطب قرار دادند - ظاهراً برای دادن اخبار نهانی یا اخبار آینده به او که در جنگ به او کمک می‌کرد^۴ - . خارق‌العاده‌تر آن که نقل شده است که امام پنجم به زراره گفته است که پیامبر در زمانی که وحی را بر علی تقریر می‌کرد، در هیچ موقعیتی به خواب نرفت. او به نزد علی می‌آمد و با دیدن آنچه علی نوشته بود، اشاره می‌کرد و می‌پرسید: «چه کسی این را بر تو تقریر کرده است؟»؛ علی می‌گفت: «شما تقریر کرده‌اید».^۵

سرانجام، هرچند احادیث بر آنند که امامان محدث نمی‌توانند فرشتگانی که آن‌ها را با

۱. همان، ۳۲۲. یک بار ابوذر فرشته‌ای را در جامه مبدل دید؛ اما او را نشناخت. باز هم جبرئیل به رسول گفته است: «اگر به من سلام داده بود، پاسخ سلام او را می‌دادم (کلینی، کافی، کتاب الدعاء، باب دعوت مجازات لی جمیع الحوائج ...، ح ۲۵).

۲. به نظر می‌رسد که در بصائر الدرجات، جعفر صادق [علیه السلام] می‌گوید که او تنها امام از میان امامان (یا از میان امامان پس از علی؟) است که محدث بوده است (۳۱۷-۳۱۸، احادیث ۱۲ و ۱۳). اگر این خوانش صحیح حدیث باشد، نشانه‌ای است از دیدگاهی که بقیه سنت آن را ترویج نمی‌کند. از سوی دیگر، وجود چند حدیث که تأکید دارند این یا آن امام محدث بوده است نیز نشان می‌دهد که ممکن است همه امامان به‌طور خودکار، مخاطب فرشتگان تلقی نمی‌شده‌اند.

۳. صفار، همان، ۳۱۹-۳۲۰؛ کلینی، کافی، ۱۳/۲.

۴. صفار، همان، ۳۲۱-۳۲۳؛ اشعری، مختصر بصائر الدرجات، ۱۱۳. امام ششم این اطلاعات را فقط پس از پرسش مصرانه ابوبصیر آشکار ساخت. طبق گزارش بیشتر احادیث، در طول جنگ‌های مختلف علی [علیه السلام]، فرشتگان او را مخاطب قرار ندادند؛ بلکه می‌گویند که خدا در این اوقات با او «نحوا» می‌کند. آن‌هایی که حاضر بودند از شنیدن این سخن پیامبر که این نه او که خود خدا بود که با علی [علیه السلام] سخن گفته بود (بنا بر حدیثی با صدایی بلند) شگفت‌زده شدند. ابوبکر و عمر آنگاه که دریافتند این امتیاز به علی [علیه السلام] هم داده شده - اما به آن‌ها داده نشده است - دلزده شدند (صفار، همان، ۲۹۱ و ۴۱۰-۴۱۴).

۵. صفار، همان، ۳۲۲.

اخباری از سوی خدا مخاطب قرار می دهند را ببینند، اما این امر نمی تواند صحت احادیثی را که امامان را چونان نزدیکان فرشتگان از هر جهت تصویر می کنند محدود سازد. ایشان جبرئیل و فرشته مرگ را که به جامه انسان ها درآمده بودند باز شناختند.^۱ حسن و حسین [علیهم السلام] هنگامی که کودک بودند با جبرئیل بازی می کردند و بر دامن او می نشستند؛ این دو او را «به همان شکلی می دیدند که پیامبر می دید». جبرئیل برای علی سطلی آب و حوله ای آورد تا خود را پس از مقاربت با فاطمه تطهیر کند و سطل را پس از آنکه کار او تمام شد به بهشت پرواز داد.^۳ فرشتگان به طور مکرر با امامان دیدار می کنند (امامان مُختَلَف ملائکه هستند و بنابراین مختلف هم ردیف مُحدَث است)؛ یعنی فرشتگان به خانه ایشان وارد می شوند، خودشان می نشینند و با اعضای خانه در یکجا جمع می شوند (در کنار آنان قرار می گیرند و به آنان نزدیک می شوند)، با آن ها نماز می خوانند، با کودکان مهربان تر از خود ما هستند، در سفر به دنبال آن ها می روند، مراقب وقت غذای آن ها هستند، در هر فصلی برای ایشان سبزی می آورند و هر چیز خزنده را از نزدیک شدن به آن ها باز می دارند. پر بال های فرشتگان در خانه های ایشان پراکنده است و گاهی ایشان آن را برمی دارند و به گردن کودکان خود آویزان می کنند.^۴

۲- روحی بزرگ تر از میکائیل و جبرئیل

حدیث شیعی یاری روح القدس به امامان را نیز مطرح می سازد. روح نیز اساساً همان کار فرشتگان را انجام می دهد و امامان را از تحول اوضاع مطلع می سازد و پاسخ پرسش هایی را که در علم موروثی یافت نمی شود در اختیار ایشان قرار می دهد. بخشی از اصطلاحات که [در این جا] مورد استفاده قرار می گیرد نیز [با همان اصطلاحات قبلی] مشابه است؛ مثلاً

۱. همان، ۲۳۳.

۲. اشعری، مختصر بصائر، ۶۸-۶۹.

۳. همان، ۱۱۴-۱۱۵ (در این جا علی [علیه السلام] واقعاً جبرئیل را نمی بیند؛ بلکه فقط صدای او را می شنود که به وی می گوید سطل را بگیر و شستشو کن).

۴. صفار، بصائر، ۹۰-۹۵؛ کلینی، کافی، ۱/۳۲۰-۳۲۱ و ۲/۲۴۰-۲۴۲.

امامان وقتی مورد خطاب روح قرار می‌گیرند، محدث خوانده می‌شوند^۱ و به الهام و تلقین به‌عنوان انحایی از ارتباط با روح اشاره می‌شود؛ درست همان‌گونه که در باب فرشتگان چنین بود. به رغم این، برای آشتی دادن یا هماهنگ ساختن دو نظریه در حدیث کوششی به عمل نمی‌آید. این دو نظریه در حدیث با یکدیگر همزیستی دارند و به نظر می‌رسد که مستقل از یکدیگر تکامل یافته‌اند.

اصل روح‌القدس گسترش نظریه «ارواح خمسه» است که در فصل سوم مورد بحث قرار گرفت^۲ و بر اساس آن، قوه علم نبوی نزد عالی‌ترین روح یعنی روح‌القدس است. مبنای رویکرد روح نیز یقیناً اشاره به روح و روح‌القدس در قرآن است. این ارجاعات به وسیله مفسران شیعی با حکمت امامان ربط داده شده‌اند. [اما] تأثیرات مسیحی و یهودی را [نیز] نباید فراموش کرد؛ زیرا هر دو دین «روح‌القدس» را وجهی از الوهیت می‌پندارند که ممکن است بر اشخاص مورد عنایت فرود آید.

به گفته [امام] جعفر صادق (علیه السلام)، خدا «روح‌القدس را آفرید و چیزی را نزدیک‌تر از او به خود نیافرید و در آفرینش او چیزی اکرم از آن وجود ندارد؛ اگر او چیزی را اراده کند آن را در وی القا می‌کند...»^۳.

در حدیثی دیگر، امام ششم - شاید با ملاحظه بحث‌های مربوط به تثلیث - روح را دقیق‌تر توصیف می‌کند تا آن را از خود جدا سازد: «خدای تبارک و تعالی احد است و صمد؛ صمد بیانگر امری است که جوفی در خود ندارد؛ در صورتی که روح [صرفاً] بخشی از آفرینش اوست که دارای بینایی، قوه و قدرت است؛ تا به تأیید (کمک) دیگران بشتابد. خدا آن را در قلب انبیا و مؤمنان می‌نهد»^۴.

سنت شیعی به ویژه دغدغه دارد که اثبات کند روح‌القدس غیر از جبرئیل است. علی (علیه السلام) برای پرسشگری که این دو را با هم خلط کرده بود، توضیح داد: «جبرئیل یکی از فرشتگان

۱. مثلاً صفار، بصائر، ۴۵۳؛ اشعری، بصائر، ۱.

۲. منظور، فصل سوم رساله دکترای نویسنده این متن است که در آن، درباره ارواح خمسه بحث می‌کند.

۳. عباشی، تفسیر، ۲/۲۷۰.

۴. صفار، بصائر، ۴۶۲-۴۶۳. در حدیث دیگری، روح به ملکوت، عرصه ملکوتی یا قلمروی فرشتگان نسبت داده شده است (همان، ۴۶۲؛ کلینی، کافی، ۱۸/۲).

است و روح غیر از جبرئیل است». آن مرد گفت: «آن چه تو می‌گویی شگفت‌آور است؛ زیرا هرگز کسی ادعا نکرده است که روح چیزی غیر از جبرئیل است». امام پاسخ داد: «تو در اشتباهی؛ تو سخنان کسانی را تکرار می‌کنی که در خطا گم گشته‌اند». سپس، این آیه قرآنی را در اثبات سخن خود قرائت کرد: ﴿فرشتگان و روح فرود آمدند...﴾^۱، این آیه نشان می‌دهد که جبرئیل و روح نمی‌توانند یکی باشند؛ زیرا با حرف عطف «و» به هم مرتبط شده‌اند. بنا به یک نظر، روح یک فرشته است، هر چند بزرگ‌تر از میکائیل یا جبرئیل.^۲ اما اغلب احادیث آن را فرشته نمی‌دانند و می‌گویند که او آفریده خدا و بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است - که این عبارت رایج [در احادیث] است - .

هدف از تمیز قائل شدن میان جبرئیل و روح آن است که امامان خبرآورنده‌ای در اختیار داشته باشند که همیشه با آن‌ها باشد؛ اما در عین حال غیر از فرشته‌ای باشد که وحی را به پیامبران می‌رساند:

جبرئیل کسی است که [با وحی] نزد پیامبران می‌آمد؛ در حالی که روح با آن‌ها و با اوصیاست و هرگز از ایشان جدا نمی‌شود؛ به آن‌ها قدرت می‌بخشد و آن‌ها را از سوی خدا هدایت می‌کند...^۳

اما احادیث دیگری که از روح تجلیل می‌کنند، این تمایز مفید و سیاست‌مدارانه را با ابهام روبه‌رو می‌سازند. گفته شده است که محمد [ﷺ] رسالت نبوی خود را با روح‌القدس به انجام

۱. قدر/۴.

۲. صفار، همان، ۴۶۴؛ کلینی، همان، ۱۹/۲-۲۰؛ برقی، محاسن، ۳۱۴-۳۱۵.

۳. قمی، تفسیر، ۲۷۹/۲، ۳۵۸ و ۴۰۲.

۴. صفار، بصائر، ۴۶۳. تشدید یا تسدید کلمه‌ای است که معمولاً برای اشاره به فعل یا اثر روح به کار می‌رود. قرآن از تأیید (ا.ی.د) روح نیز سخن می‌گوید (مائده/۱۱۰؛ مجادله/۲۲). برخی احادیث تأکید دارند که روح در گذشته با هیچ کس جز محمد نبوده است و بدین ترتیب آن را با رسالت کامل و نهایی محمد - و احتمالاً به تلویح، امامان پس از او - یکی می‌سازند (عباشی، تفسیر، ۳۱۷/۲؛ اشعری، بصائر، ۳؛ صفار، بصائر، ۴۶۰-۴۶۱ و ۴۶۲؛ کلینی، کافی، ۱۹/۱). اما در برابر این نظریه ارواح خمسه - که قدرت نبوت را در روح‌القدس قرار می‌دهد - احادیث دیگری وجود دارند که به آن به عنوان امری که در انبیا و اوصیا منزل دارد اشاره می‌کنند (مثلاً رک: فرات کوفی، تفسیر، ۱۷۸؛ صفار، بصائر، ۴۴۵-۴۵۰؛ نعمانی، غیبه، ۹ و ۲۴) در قرآن، عیسی [ﷺ] مؤید به روح‌القدس است (بقره/۸۷ و ۲۵۳). این نظر را که روح‌القدس فقط با محمد بوده است و نه با پیامبران پیشین، به دشواری می‌توان با نظریه شیعی جمع کرد.

رساند.^۱ روح القدس در آغاز با او بود و وقتی او وفات کرد به امامان منتقل گردید؛ همان گونه که خدا به محمد ﷺ فرموده است: «روح تو در ایشان جریان دارد و روح ایشان در تو جریان دارد».^۲ شباهت معرفتی که روح به امام عطا می کند، با وحی که به پیامبر عطا می شود، نقطه ضعفی را به مخالفان شیعه نشان می دهد که شیعیان - همان گونه که در ادامه خواهیم دید - مجبورند از آن دفاع کنند. علمی که روح القدس افاضه می کند، علم واقعی است (همان گونه که در مورد علمی که شب و روز [به امام] می رسد نیز گفته شده است). آموخته های دیگر را در مقایسه با آن نمی توان علم خواند. ابو حمزه ثمالی - صحابی برجسته جعفر صادق ﷺ - از او پرسید:

علم چیست؟ آیا آنچه عالم [در اینجا اشاره به امامان است] از دهان مردم کسب می کند [یعنی حدیث، سنت شفاهی] است یا در کتاب [سنت مکتوب] است که با توسل و تو به آن مراجعه می کنی و از آن فرا می گیری؟

جعفر ﷺ پاسخ داد:

موضوع بزرگ تر و اوجب تر از این است ... تا زمانی که خدا روح مورد اشاره در قرآن را فرستاد: ﴿و بدین ترتیب به امر خود روح را در تو دمیدیم﴾ پیامبر در حالتی بود که نه کتاب را می شناخت و نه ایمان را - در ادامه آیه فوق آمده است: ﴿تو نمی دانستی که کتاب چیست یا ایمان﴾. آنگاه آن زمان که خدا آن را بر او فرستاد، از طریق آن علم و فهم را دانست. این روحی است که خدا به کسی که اراده می کند عطا می کند و با عطا کردن آن، علم و فهم را می آموزد.^۳

موضوع در واقع همان گونه که [امام] جعفر ﷺ می گوید «بزرگ» [و فراتر از این] است؛ زیرا

۱. صفار، همان، ۴۵۴؛ اشعری، همان، ۲؛ کلینی، همان، ۱۷/۲.

۲. صفار، همان، ۵۴ و ۴۵۶؛ کلینی، همان، ۱۸/۲؛ اشعری (مقالات، ۱۱۹) فرقه ای از غالیان را - که آن ها را بازدهمین فرقه به شمار می آورد - توصیف می کند که مدعی اند روح القدس خداست و او در محمد ﷺ بود و به علی و امامان ﷺ منتقل گردید؛ این خدایی است که با فرآیند تناسخ از یکی به دیگری منتقل می شود. اگر این باور را که روح خداست رد کنیم، از فحوای احادیث دور نیست. مقایسه کنید با همان، ۶۷، در مورد باور مشابه گروه دیگری از غالیان موسوم به بیانیه.

۳. اشعری، مختصر بصائر، ۳؛ صفار، بصائر، ۴۵۸-۴۶۰؛ کلینی، همان، ۱۹/۱.

آنچه او می‌گوید آن است که قوه بالفعل یا روح که نبوت از طریق آن به محمد [ﷺ] عطا شد، با امامان [ﷺ] نیز هست و علم مداوم از سوی خداوند را برای ایشان فراهم می‌آورد. در این جا تفاوتی میان علمی که شب و روز [به امام] می‌رسد - و به امام محدث عطا شده است - و ارتباط روح القدس وجود دارد: علم نخست فقط به بانی میان فرشتگان و امامان مربوط می‌شود که ممکن است به روی دیگر اشخاص مورد عنایت نیز گشوده گردد؛ در حالی که روح به قوه‌ای شبیه است که هم نبی و هم امام از آن برخوردارند و وضعیت امامان [ﷺ] را به انبیا نزدیک‌تر می‌سازد.

روح القدس علم به همه چیز را به نبی و به امامان عطا می‌کند: «از طریق روح القدس ما همه چیز را می‌دانیم؛ از آنچه زیر عرش است تا آن چه زیر زمین است».^۱ برخی احادیث این را موقعیتی برای روایتی از معجزه می‌دانند. امام ششم [ﷺ] می‌گوید: «به تأیید روح القدس، نبی آنچه را در شرق و در غرب و در دریا و خشکی بود می‌دانست». یکی از پیروان از او پرسید: «آیا امام قادر است با دست خود آنچه را در بغداد است بگیرد؟ - جعفر [ﷺ] در مدینه اقامت داشت و مرکز قدرت عباسی در عراق بود - امام گفت: «آری؛ و تمام آنچه را که در زیر عرش است».^۲ هر چند به ما گفته شده است که روح چیزی است که فقط پس از وفات نبی یا امام قبلی به امام منتقل می‌شود،^۳ اما بر اساس برخی تبیین‌ها، علی [ﷺ] حتی پیش از آنکه جانشین محمد شود، ملهم از روح القدس بود.

مردی به جعفر صادق [ﷺ] گفت:

مردم می‌گویند که پیامبر [ﷺ]، علی [ﷺ] را به یمن فرستاد تا میان مردم آنجا داوری کند و او پس از آن اعلام کرد: «مشکلی پیش نیامد؛ جز آنکه آن را بر اساس حکم خدا و پیامبر او حل کردم». چگونه ممکن است چنین بوده باشد؛ در زمانی که قرآن هنوز به طور کامل نازل نشده بود و پیامبر [ﷺ] هم با او نبود؟

۱. صفار، همان، ۴۴۷؛ اشعری، همان، ۲.

۲. اشعری، همان، ۲؛ صفار، همان، ۴۵۴.

۳. صفار، همان، ۴۵۴ و ۴۵۵-۴۵۷.

امام پاسخ داد: «روح القدس آن را نزد وی می آورد»^۱.

یک بار دیگر، علی [علیه السلام] را در زمان حیات پیامبر می بینیم که دریافت کننده پیامی جداگانه از سوی خداست. این هم نشانه دیگری است از احترام خاصی که شیعیانش برای وی قائلند. به علم روح القدس، مانند علم مکتسبه از فرشتگان، هنگامی توسل می شود که شیعیان مؤمن پرسش های خود را نزد امام می آورند. از [امام] جعفر صادق [علیه السلام] پرسیده شد: «آیا هرگز اتفاق افتاده است که از شما چیزی پرسند که از آن علمی نداشته باشید؟». امام پاسخ داد: «گاهی روی می دهد ... اما روح القدس آن را به ما القا می کند»^۲.

فرآیند انجام این کار از سوی روح القدس را علی [علیه السلام] شرح می دهد: «او هر آنچه را از وی پرسیده می شد به روح می داد و هنگامی که احساس می کرد به پاسخ صحیح رسیده است، حکم را اعلام می کرد»^۳.

کار روح القدس، مانند کار علمی که شب و روز [به امام] می رسد، اطمینان از آن است که امام هرگز در جهل نخواهد بود و جامعه همیشه در همه امور از هدایت برخوردار است. برای راست کیشی شیعه خطری در کمین است؛ زیرا به نظر می رسد پدیدار شدن های روح القدس نشان دهنده وحی نبوی است. در حدیث بعدی می بینیم که جعفر صادق [علیه السلام] درباره این موضوع با بیشترین اکراه سخن می گوید. از جعفر پرسیدند: «امام بر اساس چه چیزی دیدگاهی فقهی صادر می کند؟». او پاسخ داد: «بر اساس کتاب». «و اگر در کتاب نباشد؟». [امام گفت: «بر اساس سنت». «و اگر نه در کتاب باشد و نه در سنت؟». امام گفت: «چیزی نیست که نه در کتاب باشد و نه در سنت». راوی حدیث نقل می کند که او آن قدر پرسش خود را تکرار و بر آن تأکید کرد تا این که امام سرانجام راضی شد و گفت: «او [یعنی امام] هدایت می شود و به توفیق می رسد، اما در مورد آنچه فکر می کنی [یعنی اینکه او مانند نبی محل وحی است]، نه، چنین نیست»^۴.

۱. اشعری، بصائر، ۱؛ صفار، همان، ۴۵۲-۴۵۳.

۲. همان، ۴۵۱، ۴۵۲ و ۴۵۴.

۳. اشعری، بصائر، ۱-۲. پیامبر [صلی الله علیه و آله] احساس می کرد که روح القدس در القای این امر به او که زمان مرگش نیست، در نفس یا روح او رسوخ کرده است (صفار، بصائر، ۴۵۳).

۴. اشعری، همان، ۳۸۷-۳۸۸.

یکی از شیعیان از احادیثی که از جابر - صحابی امامان پنجم و ششم (علیه السلام) - شنیده بود و احساس می‌کرد که نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد - چون به نظرش اغراق آمیز بودند - به شدت ناراحت بود.^۱ تصمیم می‌گیرد با سفر به مدینه و دیدار با خود جعفر صادق (علیه السلام) موضوع را حل کند و به آرامش برسد. وقتی به حضور جعفر رسید، امام نگاهش را به او دوخت و - بلافاصله با تشخیص آنچه در ذهن پرسشگر می‌گذشت - گفت: «باشد که خدا بر تو رحمت کند؛ زیرا او حقیقت را در باره ما گفته است. و خدا مغیره را لعن کند؛ زیرا او عادت به دروغ‌گویی داشت». آنگاه افزود: «روح نبی خدا در ماست...»^۲

امکان این امر که امام در علمی که روح موجب آن است مستقل نیست، سودمندی روح را در برخی احادیث محدود می‌سازد؛ زیرا هر چند او ممکن است بخواهد بداند [اما] «هرگاه که می‌جوید نمی‌یابد».^۳ «خدا روح را به هر کسی که اراده نماید می‌دهد و اگر [تأکید از ماست] آن را عطا کند، علم و فهم را تعلیم می‌دهد».^۴ این شرط تضمین می‌کند که علم امامان با علم مطلق خدا برابر نیست. بنابراین، سنت شیعی حاکی از آن است که امام هر چند به واسطه روحی که در اوست ممکن است همه چیز را بداند، اما این علم، علم ضروری نیست.

۱. این مرد جابر بن یزید جعفی است. چند روایت از این حدیث ذیل نام او در معجم خوبی یافت می‌شود. (در مدخل «جابر بن یزید»).

۲. صفار، بصائر، ۴۵۹-۴۶۰. منظور، مغیره بن سعد است. در کتب ملل و نحل، او به عنوان بنیان‌گذار یک فرقه شیعی که نام خود را از وی گرفته است، پدیدار می‌شود. در مورد مغیره چند نکته ذکر شده است که وجه مشترک تمام آن‌ها این است که به امامت امام ششم یا امام ششم و پنجم (علیه السلام) اعتقاد نداشتند. در برخی احادیث (مانند: نوبختی، فرق الشیعه، ۵۲) آن‌ها را در کنار زیدیان قرار می‌دهند و می‌گویند که سرانجام این گروه نتوانست پس از جدایی از محور اثنی‌عشری، امامی را برگزیند. دیگران (رک: اشعری، مقالات و الفرق، ۴۲) فکر می‌کنند که مغیره معتقد به امامت - یا حتی نبوت - خود مغیره بودند. بنابراین، روشن نیست که آیا خطایی که مغیره در حدیث برای آن لعن شده «اعتدال» بوده است که موجب گردید او علم خاص امامان را انکار کند - مانند زیدیان و حسینیان -؛ یا «غلو» که هدف آن انتقال کاریزما (خصوصیت ویژه و استثنایی) امام به شخص خودش بوده است (در مورد مغیره رک: اشعری، مقالات، ۹۷؛ ملطی شافعی، التنبيه والرد علی اهل الأهواء والبدعه، ۱۶۱؛ و منابع دیگر در نمایه‌ای که ریتر برای کتاب نوبختی تهیه کرده است).

۳. اشعری، بصائر، ۳؛ صفار، بصائر، ۴۶۰-۴۶۱؛ کلینی، کافی، ۱۹/۲.

۴. اشعری، همان.

۳- در شب جمعه

منبع علم امامان نه فقط لحظه به لحظه که به فواصل - هفته به هفته و سال به سال - تجدید می‌شود. امام پنجم [علیه السلام] می‌گوید: «هر شب جمعه امر خارق‌العاده‌ای برای ما روی می‌دهد». او سپس توضیح می‌دهد:

«به ارواح انبیا و اوصیای درگذشته و روح وصی‌ای که در میان شما زندگی می‌کند، رخصت داده شده است تا به ملکوت پرواز کنند و هفت بار به دور عرش بگردند و پشت هر پایه عرش دو رکعت نماز بگذارند. آنگاه ارواح انبیا و اوصیا به بدن‌های خود برمی‌گردند و سرشار از لذت برمی‌خیزند و وصی‌ای که در میان شماست در حالی بیدار می‌شود که علمش به میزانی خارق‌العاده افزایش یافته است.»^۱

ارواح انبیا و امامان درگذشته در تجربه عرش با امام زنده سهیم هستند؛ بنابراین علم ایشان با علم او برابر خواهد بود و نمی‌توان گفت که او عالم‌تر یا برتر از ایشان است. تمام انبیا و تمام امامان [علیهم السلام] علم را با هم دریافت می‌کنند و به یک میزان پیش می‌روند. خارق‌العاده‌ترین وجه این حدیث، سفر روح بیرون از بدن امامان است تا زمانی که این ارواح «صبح روز بعد» به بدن‌های ایشان که در آن ساکن بودند بازگردانده می‌شوند.^۲ این امر یادآور معراج پیامبر است که در آن او به ملکوت برده شد و با انبیای پیشین دیدار کرد. این رویداد را به سبب فرخندگی شب جمعه (شب قبل از جمعه) به آن شب نسبت می‌دهند.

گاهی برای عرضه اعمال مسلمین - یا طبق برخی احادیث، فقط شیعیان - اعم از خوب و بد، به پیامبر و امامان [علیهم السلام]، موقعیتی هفتگی تعیین می‌شود. بر اساس اغلب احادیث، اعمال در روز پنجشنبه (یعنی شب جمعه) بررسی می‌شوند.^۳ [البته] طبق برخی احادیث دیگر، این امر هنگامی که قرص ماه در نیمه شعبان تمام است، هر صبح و شب، یا هنگامی که آدمی

۱. کلینی، کافی، ۳۷۲/۱-۳۷۳؛ صفار، بصائر، ۱۳۰-۱۳۱؛ فرات کوفی، تفسیر، ۱۴۳؛ [او] حدیثی را ارائه می‌کند که از عروج ارواح سخن می‌گوید؛ اما آن را مستقیماً با تجدید گنجینه علم مرتبط نمی‌سازد.

۲. صفار، همان، ۱۳۱.

۳. اصول، ۷۵ (به گفته امام ششم [علیه السلام]).

در گور خویش آرام می‌گیرد، روی می‌دهد.^۱ اثر این بررسی در هر مورد تجدید علم دقیق امام نسبت به شرایط هر فرد در جامعه و بدین ترتیب تجدید پیوند نزدیک میان آن دو است.

۴- شب قدر

شیعیان استدلال می‌کنند شب قدر که خدا در آن، قرآن را بر نبی خویش نازل می‌کند، باید منبع علم امامان ایشان نیز باشد. از آنجا که لیلة‌القدر هر سال روی می‌دهد و از آنجا که «هر امری» در آن شب نازل می‌شود،^۲ باید پس از پیامبر کسانی باشند که این علم را دریافت کنند.^۳ [امام] جعفر صادق [علیه‌السلام] گفته است: «در شب قدر خدا آنچه را خواهد شد می‌نویسد و سپس فرو می‌فرستد».^۴ راوی از امام پرسید: «برای که فرو می‌فرستد؟». [امام پاسخ داد: «برای آنکه در برابر تو است؛ ابله!»].^۵

کلینی احادیثی را جمع‌آوری کرده است که برهانی نسبتاً متفاوت و پیچیده‌تر برای استمرار لیلة‌القدر ارائه می‌کنند. گفته شده است که هر چند نزول قرآن کامل بوده است، اما فقط به‌طور کلی کامل بوده است. در شب قدر، جزئیات بیشتری که برای هدایت ضروری است، نازل می‌شود. این برهان به‌ویژه از آن روی جالب است که در کل به عنوان اثبات استمرار علم امامان به کار می‌رود؛ این همان نکته‌ای است که احادیث واقعاً به آن می‌پردازند؛ نه فقط پرسش در باب شب قدر.^۶

استدلال یکی از این نوع احادیث را که امام هشتم از [امام] جعفر صادق [علیه‌السلام] روایت کرده است، می‌توان به نحو زیر به اختصار بیان کرد. نمی‌توان انکار کرد که مردم خود

۱. صفار، بصائر، ۴۲۴-۴۳۱؛ فرات کوفی، تفسیر، ۹۵؛ کلینی، کافی، ۳۱۸/۱-۳۱۹.

۲. «فرشتگان و روح در آن شب با اجازه پروردگار فرود می‌آیند با هر امری» (قدر/۴).

۳. نگاه کنید به صفار، بصائر، ۲۲۴؛ کلینی، کافی، ۳۶۳/۱-۳۶۴.

۴. خواننده می‌شود: «برمی‌به»

۵. صفار، بصائر، ۲۲۱-۲۲۲.

۶. کلینی، کافی، ۳۵۰/۱-۳۷۲. کافی در موضوع علم از بصائر صفار پیروی می‌کند و احادیث یکسان یا مشابهی را ثبت می‌نماید؛ اما در باب موضوع لیلة‌القدر، کلینی مجموعه‌ای مستقل از احادیث دارد که از خط فکری متفاوتی پیروی می‌کند. همه این احادیث را شخصی به نام حسن بن عباس بن حریش - که از همراهان امام نهم [علیه‌السلام] بوده و اثری مستقل در این مبحث به رشته تحریر در آورده - تأیید می‌کند (ر.ک: خویی، معجم، مدخل «حسن بن عباس بن حریش»).

را با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌یابند که برای‌شان نه در قرآن - از آنجا که قرآن فقط به آن معنا دلیل است که حاوی قوانین کلی شرع [جمل الحدود] است - و نه در سنت و نه در میان مجموعه مقررات پذیرفته شده پاسخی یافت نمی‌شود؛ اما علم خدا اجازه نمی‌دهد که آفریدگان او با پرسش‌هایی - اعم از دینی یا غیردینی - روبه‌رو شوند که برای‌شان پاسخی وجود ندارد. بنابراین، «تبیین و تفسیر» این امور را باید از مرجع، یعنی امام عصر خواست.

به بیان دیگر، قرآن دارای سخن نیست تا بتواند امر و نهی کند؛ پس اگر باید حجتی بر روی زمین برای آفریدگان خدا باشد، باید در میان موجودات ناطق باشد که به درستی مفسران و متولیان قرآن هستند؛ یعنی امامان. به علاوه، تفسیری که امامان ارائه می‌کنند، بر خلاف تبیین آن‌هایی که قوای ذهنی خود را بر متن اعمال می‌کنند، عاری از اختلاف است؛ زیرا علم ایشان بخشی از علم مطلق خداست که به‌عنوان امری ضروری برای هدایت بشر به ایشان عطا شده است - احادیث کافی درباره شب قدر، بسیار بر پرهیز از اختلاف تأکید می‌کنند - . این علم حیاتی چگونه به امامان ابلاغ می‌شود؟ یقیناً از آن روی به ایشان عطا می‌شود که ایشان هر روز مخاطب (محدث) جبرئیل و دیگر فرشتگان هستند؛ زیرا خدا هرگاه ضروری بداند، علم را بر امامان مکشوف می‌سازد؛ اما هر سال در شب قدر نیز - هنگامی که اوامر خدا برای دوازده ماه آینده از ملکوت فرورفته می‌شود - عطا می‌گردد.^۱ در حدیثی دیگر، موضوع ظریف ارتباط لیلۃ القدر با قرآن با ابوجعفر - در این جا مراد ابوجعفر دوم، امام نهم [علیه السلام] است - فقط پس از آنکه قول داده بود پرسشگر را مورد غضب قرار ندهد، مطرح گردید. آن مرد جرأت کرد و پرسید:

آیا در مورد لیلۃ القدر و نزول فرشتگان و روح بر اوصیا فکر می‌کنید که ... ممکن است ایشان اخباری را برای امامان بیاورند که پیامبر نمی‌دانست؟ زیرا من می‌دانم که آن گاه که پیامبر وفات کرد امری نبود که او بداند و علی نیز از آن آگاه نباشد [و بنابراین، هر علمی که علی پس از آن کسب کرده باشد، باید افزون بر علم پیامبر بوده باشد].

امام نمی‌توانست آزردهی خود را از گستاخی نهفته در این پرسش پنهان سازد؛ اما [چون]

۱. کلینی، همان، ۱/۳۵۰-۳۷۲.

خود را مکلف به پاسخگویی کرده بود، [این گونه] پاسخ داد:

«رسول خدا آنگاه که در شب معراج عروج کرد بار دیگر به زمین بازگردانده نشد تا این که خدا علم گذشته و آینده را به او عطا کرد. اما بخش بزرگی از این علم ماهیت کلی (جمل) داشت و در شب قدر برای او شرح داده تبیین شد. علم علی نیز، مانند پیامبر، کلی بود و این علم نیز در شب‌های قدر توضیح داده خواهد شد - مراد آن است که در طول زندگی امامان توضیح داده خواهد شد -».

آن مرد ادامه داد: «آیا علم کلی شامل توضیح نمی‌شد؟». امام پاسخ داد: «یقیناً؛ سپس ادامه داد:

«اما در شب قدر خدا به نبی و اوصیای او امر کرد که این کار یا آن کار را کنند. به آن‌ها گفته شد در مورد اموری که از آن آگاهند چه کار کنند ... [بنابراین، آن چیزی که در شب قدر نازل می‌شود] امری است درباره آنچه از قبل می‌دانند و تسهیل «یسر» آن.»

پرسش‌های بیشتری مطرح گردید؛ اما امام هرچه تحت فشار قرار گرفت، فقط تأیید کرد که به رسول و امامان علمی برابر داده شده است و شب قدر موقعیتی است که در آن «حکمی» نازل می‌شود که بر اساس آن وصی، درباره بندگان خدا داوری خواهد کرد. این پاسخ ابوجعفر بود که هم به حفظ علم کامل رسول و امامان و هم ضرورت علم فزاینده توفیق یافت.

حجت دیگری که سنت شیعی برای استمرار لیلۃ القدر در امامان مطرح می‌کند، تاریخ پیوسته آن قبل از اسلام است؛ یک بار دیگر می‌بینیم که سنت، به عقب - به زمان انبیای پیشین - باز می‌گردد تا ادعاهای خود را تأیید کند. امام نهم [علیه السلام] گفته است:

«مطلقاً ضروری است که از روز نخستی که شب قدر آفریده شد تا پایان جهان، حجتی برای تمام کسانی که در زمین ساکن‌اند باشد تا این [علمی که در این موقعیت عطا می‌شود] در آن شب بر آن بندگان فرود آید که خدا

دوستشان دارد. خدا روح و فرشتگان را در شب قدر با امر بر آدم فرو فرستاد و آدم بدون به جای گذاشتن وصی وفات نکرد؛ و خدا «امر» را در شب قدر به تمام انبیایی که پس از آدم آمدند عطا کرد و آن را در هر وصی بعدی قرار داد»^۱.

اما ظاهراً پذیرش سهم امام از نهاد لیلة القدر حتی برای برخی از شیعیان دشوار است؛ زیرا به طرزی خطرناک به ادعای نبوت نزدیک می‌شود. این امر را لعن شدید کسانی که مایل به رد آن هستند نشان می‌دهد. هر کسی انکار کند که لیلة القدر در امامان و فقط در ایشان استمرار دارد، بنابر فرموده امام پنجم (علیه السلام) «منکر» است.^۲ نقل شده است در حالی که (عبدالله) بن عباس - پسرعمو و صحابی علی (علیه السلام) - اصرار می‌کرد که این امر با محمد (صلی الله علیه و آله) به پایان رسیده است، بال فرشته به او خورد و او را کور کرد.^۳

در شب قدر، از غروب آفتاب تا طلوع سپیده، امام از اموری - مانند: مرگ‌ها و تولدهایی که روی خواهد داد، روزی هر یک از مخلوقات خدا چه خواهد بود، چه کسی مطیع و چه کسی یاغی خواهد بود، چه کسی به حج خواهد رفت، آیا زمین بی حاصل و بی ثمر خواهد بود یا بارور و... - مطلع خواهد شد.^۴ در این شب خدا چنین اموری را مقدر می‌سازد و فرشتگان آنچه را در باره این امور نوشته شده به امام وقت می‌رسانند.^۵

یا بنا بر حدیث دیگری، موضوعاتی نظیر رزق و طول عمر در نوزدهم ماه رمضان (ماه‌ی که لیلة القدر در آن واقع است) مقدر می‌شوند؛ اما رویدادها فقط در خود آن شب به طور نهایی مقدر می‌گردند؛ «اگر برای این نبود، امام [از آنچه باید در آن سال روی می‌داد] هیچ

۱. همان، ۳۶۶.

۲. همان، ۳۷۲؛ صفار، بصائر، ۲۲۴. هدف حدیث در عین حال این نیز هست که اثبات کند شب قدر فقط به امامان و نه به کسی دیگر تعلق دارد. محدودسازی لیلة القدر به امامان در احادیث دیگر نیز مورد تأکید قرار گرفته است، مثلاً «... فقط ماییم که لیلة القدر متمایز کرده است و این شب به هیچ کس دیگری تعلق ندارد» (اشعری، بصائر، ۷۰). روشن نیست که چه کس دیگری مدعی چنین تمایزی شده است.

۳. کلینی، کافی، ۳۵۷/۱-۳۵۹.

۴. صفار، بصائر، ۲۲۰-۲۲۵؛ قمی، تفسیر، ۴۳۱/۲.

۵. قمی، تفسیر، ۴۳۱/۲.

نمی‌دانست»^۱.

در اینجا تفاوت مهمی میان انکشافات لیلۃ القدر و مصادیق دیگر علم مستمر وجود دارد؛ علمی که شب و روز [به امام] می‌رسد، علم به رویدادهاست، در حالیکه پدیدار می‌شوند؛ اما در شب قدر به امام علم به شرایط و رویدادهای آینده عطا می‌شود. این امر، مسأله‌ای را مطرح می‌سازد - که در ادعای کلی توانایی امامان به آگاهی قبلی مستتر است؛ اما موضوع لیلۃ القدر آن را بیشتر کانون توجه می‌سازد - و آن اینکه اگر امام آینده را با یقین می‌داند، علم او چه تفاوتی با علم کامل خود خدا دارد؟ همچنین چگونه می‌توانیم از این نتیجه بگریزیم که علم پیشینی امام از افعال خدا، قدرت و ارادهٔ خدا را محدود ساخته است؟ در اینجا به پرسش‌هایی می‌رسیم که به [علم] کلام مربوط می‌شوند و بهتر است در همان بحث کلامی مطرح شوند (ن.ک: فصل ۷).^۲ در اینجا فقط باید به سطح بالایی که نظریهٔ شیعی بر علم ظاهراً بدون قید امامان قائل است اشاره کنیم.

۵- ما از غیب خبر نداریم

به عقیدهٔ شیعیان، علم خدا دو نوع است: یکی که به فرشتگان و انبیا «عطا می‌شود» و سپس به امامان می‌رسد و دیگری که «فقط» با اوست و هیچ‌یک از آفریدگان خود را نسبت به آن آگاه نساخته است.^۳ علمی که به خدا محدود است، علم به غیب است. سنت تأکید دارد که امامان و قبل از ایشان نبی - به طور خودکار - از غیب خبر ندارند.^۴ امامان پنجم و

۱. صفار، بصائر، ۲۲۰ و ۲۲۲. روایتی از [امام] جعفر صادق (علیه السلام) معرفت‌شناسی خاصی را به لیلۃ القدر نسبت می‌دهد؛ بر اساس این تبیین، خدا قلب امامان را بیرون می‌آورد و بر آن با مدادی از نور، تمام علم را می‌نگارد. به این طریق، قلب او «مصحف دیدگان» و گوشش «مترجم زبان» می‌شود که اگر او بخواهد از امری علم کسب کند، با دیده و قلب می‌نگرد و آنچه را می‌خواهد می‌یابد؛ «گویی به کتابی نگاه می‌کرده است». [امام] جعفر (علیه السلام) می‌گوید: علم لیلۃ القدر تنها علمی است که به این طریق ابلاغ می‌شود؛ در موارد دیگر، علم فقط در قلب نفوذ می‌کند و سپس به گوش تلقین می‌شود (همان، ۲۲۳-۲۲۴). این حدیث که تا حدی خیالی است، به نقل از این حریش روایت می‌شود که سند احادیث لیلۃ القدر در کافی است؛ گرچه این حدیث در مجموعه کلینی نیامده است.

۲. منظور فصل هفتم رساله دکترای نویسنده این متن است.

۳. کلینی، کافی، ۱، ح ۳۷۶.

۴. مثلاً رک: عیاشی، تفسیر، ۱/۱۶؛ کلینی، همان، ۲/۳۴۰؛ امام دهم (علیه السلام) پیش از آنکه خبری از تجویز دارو به او برسد، طبیبی را نزد یکی از پیروان خود فرستاد و این امر موجب گردیده است تا راوی یادآوری کند که این احتمالاً باور غلات را به این که امام از غیب خبر دارد - هرچند او از آن علمی ندارد؛ فقط خدا او را آگاه

ششم (علیه السلام) نقل می‌کنند که علی (علیه السلام) گفته است: «بدانید که خدا راسخان در علم [امامان] را از تلاش برای پرده برداشتن از غیوب منع کرد و بدین ترتیب جهل ایشان به تفسیر غیب محجوب را تأیید کرده است.^۱ امام هشتم، رضا (علیه السلام) با شنیدن ادعای یکی از شیعیان که بنا بر پیش‌بینی [امام] جعفر صادق (علیه السلام) قائم ظهور کرده است، پاسخ داد: «جعفر از آنچه باید به امر خدا روی می‌داد چه می‌توانست بداند؟ زیرا خدا [حتی] به رسول فرموده است: [بگو] من نمی‌دانم با من یا با شما چه خواهند کرد؛ من فقط از آنچه بر من

وحی شده است پیروی می‌کنم»^{۲،۳}

ناتوانی امامان از درک غیب - حتی در حالی که علم خدا اجرا می‌شود و وقایع در جریانند - در داستان امام ششم و کنیز خطاکار او به نمایش درمی‌آید. نقل شده است که [امام] جعفر (علیه السلام) می‌خواست او را برای خطایی تنبیه کند؛ اما وقتی او به گوشه‌ای از خانه گریخت که نتوانست پیدایش کند، او ماند و خشم فرونشسته‌اش. امام گفت: «شگفت‌آور است که مردم ادعا می‌کنند ما از غیب خبر داریم؛ در حالی که جز خدا کسی از غیب خبر ندارد»^۴. هرچند انبیا و امامان از غیب خبر ندارند، اما ممکن است بخشی از علم آن به ایشان عطا شود. امام پنجم گفته است:

«از ما آنکه عالم است از غیب خبر ندارد؛ اما در مورد آنچه در شب در آن لحظه روی خواهد داد و در مورد آنچه در روز در آن لحظه روی خواهد داد؛ امری پس از امر دیگر و چیزی پس از پس چیز دیگر تا روز رستاخیز «مخاطب» (محدث) قرار می‌گیرد»^۵.

می‌سازد - تأیید می‌کند.

۱. عیاشی، تفسیر، ۱/۱۶۳.

۲. احقاف/۹.

۳. حمیری، قرب الاسناد، ۲۱۹-۲۲۰.

۴. صفار، بصائر، ۲۱۳ و ۲۳۰-۲۳۲؛ کلینی، کافی، ۱/۳۷۸-۳۷۹. به نظر می‌رسد این داستان نیمه‌کاره باشد؛ گویی حدیث از اینکه علم امامان را جداً محدود سازد، اکراه دارد. مقایسه کنید با اشعری، بصائر، ۵۹ - امام پنجم (علیه السلام)، هرچند قادر بود بسیاری از چیزهایی را که هرگز ندیده بود توصیف کند، نمی‌توانست بگوید که پسر خودش کجاست - از سوی دیگر، حمیری داستان‌هایی را روایت می‌کند که در آن‌ها امام قادر است از اموری خارق‌العاده سخن بگوید که غیب هستند (غیوب)؛ هرچند «جز خدا کسی از غیب خبر ندارد» (قرب/اسناد، ۱۸۲-۱۸۴).

۵. اشعری، همان، ۱۱۳. هرچند به نظر می‌رسد علم به غیب با «علمی که با شب می‌آید و با روز» تناظر دارد، اما

تناقض آشکار میان جهل به غیب و علم به آنچه در هر لحظه روی خواهد داد با این ادعا حل می‌شود که غیب مختص خدا، نشان‌دهنده بخشی از علم اوست که ممکن است بالفعل بشود یا نشود. [امام] محمد باقر (علیه السلام) این گونه توضیح می‌دهد:

«خدا آنچه را از آفریدگانش پنهان است می‌داند؛ از آن جهت که امری را مقدر می‌سازد و آن را در علم خود قبل از آنکه آن را بیافریند یا فرشتگان را از آن آگاه سازد پدید می‌آورد (یقضیه). این علم در نزد او ذخیره (موقوف) است و موضوع مشیت اوست. اگر آن را بطلبد، آن را پدید می‌آورد؛ اما اگر [امر دیگری بر او روی دهد (بیدو له فیه)] آن را به اجرا در نمی‌آورد. علمی که به نبی و سپس به ما رسیده است، علمی است که خدا مقدر می‌سازد، پدید می‌آورد و [نیز] به اجرا در می‌آورد»^۱.

به عبارت دیگر، امامان ممکن است علم به غیب را در حالی که خدا آن را به اجرا در می‌آورد (یعنی در حالی که به واقعیت تغییرناپذیر تبدیل می‌شود) کسب کنند. از برخی روایات چنین به نظر می‌رسد که علمی که «غیب» است، فقط با رضایت خدا عطا می‌شود. [امام] محمد باقر (علیه السلام) می‌گوید:

«اگر علم غیب به ما عطا شود، ما می‌دانیم؛ اما اگر از ما گرفته شود، آنگاه ما نمی‌دانیم»^۲.

اما گرایش دیگر در حدیث نشان می‌دهد که امامان امری را فقط با تصمیم به دانستن آن می‌دانند. آن‌ها غیب را در صورتی که خود بخواهند می‌دانند؛ نه با رضایت خدا. از امام جعفر صادق (علیه السلام) پرسیده شد: «آیا امام غیب را می‌داند؟». او پاسخ داد: «خیر؛ اما اگر بخواهد امری را بداند، خدا آن را به وی تعلیم می‌دهد»^۳.

احادیث صراحتاً به چنین ارتباطی اشاره نمی‌کنند.

۱. صفار، بصائر، ۱۱۳؛ کلینی، کافی، ۳۷۷/۱-۳۷۸.

۲. صفار، همان، ۵۱۳؛ اشعری، بصائر، ۶۳. برای عبارتی در این مورد که رسول این نکته را تأیید می‌کند رک: سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، ۲۱۵.

۳. صفار، همان، ۳۱۵؛ کلینی، کافی، ۳۸۰/۱-۳۸۳.

ابن ندیم، الفهرست، تصحیح سی. فلوجل، لایپزیگ، ۱۸۷۲م، تجدید چاپ: بیروت، خیاط، بی تا.
اسد آبادی قاضی، عبدالجبار بن احمد، شرح أصول الخمسة، تصحیح عبدالکریم عثمان، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۳۸۴ق.
اشعری قمی، ابوالقاسم سعد بن عبدالله الخلف / الحلی حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۹۵۰م

_____، المقالات والفرق، تصحیح محمد جواد مشکور، تهران، موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۴۱ش.
برقی، ابو جعفر احمد بن محمد، المحاسن، تصحیح جلال الدین حسینی، قم، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ش.
بیهقی، احمد بن حسین، اعتقاد والهدایه إلى سبیل الإرشاد؛ تصحیح کمال یوسف الحوط، بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۰۵ق.
تهرانی، آقا بزرگ، الذریعة إلى تصانیف الشیعه، ۲۶ جلد، تهران، کتابخانه اسلامیة ۱۳۸۷-۱۴۰۵ق (ناشران و ویرایش های مختلف)

جلالی، محمد حسین، مصادر الحديث عند الإمامیه، قاهره، مطبوعات النجاح، ۱۳۹۵ق.
حسینی جلالی، محمد حسین، دراسة حول الأصول الأربع مائة، تهران، مرکز انتشارات اعلمی، ۱۳۹۴ق.
حمیری، ابو عباس عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، تصحیح عبدالمولی طریحی، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۶۹ق.
خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفاصيل طبقات الرواة، ۲۳ جلد، قم، منشورات مدينة العلم، ۱۳۹۸ق.
سبحانی، جعفر، البدا فی الکتاب والسنة، تهران، معاونة العلاقات الدولية فی منظمات الأعلام الإسلامی، ۱۴۰۶ق.
صفا، ابوجعفر محمد ابن حسن، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل المحمد، تصحیح میرزا حسن کوچه باغی، تبریز، مطبعة شرکت چاپ کتاب، ۱۳۸۰ق.

طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل القرآن، تصحیح محمود محمد شاکر و احمد محمود شاکر، ۱۰ جلد، قاهره، دارالمعارف به مصر، ۱۹۷۱م.

عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، تصحیح هاشم الرسول المحلاتی، ۲ جلد، تهران، مکتب علمیه اسلامیة، بی تا.
قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر، تصحیح طیب الموسوی الجزائری، ۲ جلد، نجف، مطبعة النجف، ۱۳۸۷ق.
کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، نجف، المطبعة الحیدریه، بی تا.
کوفی هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس، نجف، المطبعة الحیدریه، بی تا.

کلینی رازی، محمد بن یعقوب، الاصول الکافی، تصحیح جواد مصطفوی، ۴ جلد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، بی تا.
مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول، ۲۴ جلد، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.
مسعودی، حسین بن علی، اثبات الوسيلة للإمام أبي طالب، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
مصطفوی، حسن، الأصول الست عشر، بی جا، چاپخانه حیدری، ۱۳۷۱.
ملطی شافعی، التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدعة، تصحیح محمد زاهد بن حسن الکوثری، بغداد، مکتب المثنی / بیروت، مکتبه المعارف، ۱۳۸۸ق.

نسفی، نجم الدین / سعدالدین تفتازانی، شرح عقائد الإسلام، (New). A Commentary on the Creed of Islam. York: Columbia U.P., 1950

نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة، بیروت، موسسه الأعلمی، ۱۴۰۳ق.
نویختی، ابومحمد حسن بن موسی، فرق الشیعه، تصحیح هلموت ریتز، لایپزیگ، اف. ا. بروکهاوس، ۱۹۳۱م.
Anawati, G.C. & Gardet, Louis. Dieu et la destinee de l'homme, Paris: Librairie philosophique J. Vrin, 1968.

Ayoub, Mahmoud. «Divine Preordination and Human Hope. A Study of the Concept of Bada» in *Imami Shi'ô Tradition.*» *Journal of the American oriental Society* 106.4 (1986): 623632.

Bar-Asher, Meir. “Deux traditions heterodoxes dans les anciens commentaires imamites du Coran.” *Arabica* 37 (1990): 291314.

Boewering, Gerhard. *The Mystical Vision of Existence in Classical Islam. The Our'anic Hermeneutics of the Sufi Sahl al-Tustari.* Berlin: Walter de Gruyter, 1980.

Bosworth, C. E., et al., editors. *The Encyclopedia of Islam. New Edition.* Leiden, Brill, 1980-. s.v. “Jdafr,” by T. Fahd.

Brockelmann, C. *Geschichte der arabischen Litteratur.* 2 vols. + 3 Supp. Leiden: Brill, 1947.

Burton, John. *The Collection of the Our'an.* Cambridge U.P., 1977. Eliash, Joseph. “The Shi'ite Qur'an. A Reconsideration of Goldziher's Interpretation.” *Arabica* 16 (1969): 1524.

Fahd, Toufic. *La Divination arabe.* Leiden: E.J. Brill, 1966.

Gaetje, Helmut. *Grundriss der Arabischen Philologie. Band II. Literaturwissenschaft.* Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, 1987.

Garein de Tassy, “Chapitre inconnu du Coran” *Journal Asiatique ser. IV, 1* (May 1842): 431439.

Goldziher, Ignaz. *Richtungen der Islamischen Koranauslegung.* Leiden: Brill, 1952.

Jeffery, Arthur. *Materials for the History of the Text of the Our'an. The Old Codices.* Leiden: E.J. Brill, 1937.

Kazem-Beg, Mirza Alexandre. “Observations.” *Journal asiatique ser. IV, 2* (Dec. 1843): 373429.

Kohlberg, Etan. «Imam and Community in the Pre-Ghayba Period.» In *Authority and Political Culture in Shi'ism*, ed. Amir Arjomand, Albany, New York: State University of New York Press, 1988.

————— «The Term Muhaddath in Twelver Shi'ism.» *Orientalia memoriae D.H. Baneth, 3947.* Jerusalem: the Magnes Press, 1979.

————— «Shi'i Hadith.» Chap. in *The Cambridge History of Arabic Literature, Arabic Literature to the End of the Umayyad Period.* Edited by A.F.L. Beeston et al. Cambridge University Press, 1983

————— «Some Imami-Shi'i Views on taqyya.» *Journal of the American Oriental Society* 95 (1975): 395402.

- «An Unusual Shi'i isnad.» *Israel Oriental Studies* 5, (1975): 142149.
- «al-Uṣūl al-arba'umiya.» *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 10 (1987): 128166.
- Columbia University Press, 1970.
- Lecomte, Gerard. «Aspects de la littérature de hadith chez les imamites.» In *Le Shi'isme Imamite. Colloque de Strasbourg*, 91103-, Paris: presses Universitaires de France, 1970.
- Lichtenstaedter, Ilse. «Fraternization (Mu'akhat) In Early Islamic Society.» *Islamic Culture* 16 (1942): 4752.
- Macdonald, Duncan Black. «The Development of the Idea of Spirit in Islam.» *Acta Orientalia* (1931): 307351-.
- Madelung, W. «The Shiite and Kharijite Contribution to Pre-Ash'arite Kalam.» In *Islamic Philosophical Theology*. Edited by Parviz Morewedge. Albany, N.Y.: State University of New York Press, 1979.
- McDermott, M. *Theology of al-Shaykh al-Mufid*, Beirut: Dar El-Machreq, 1986.
- Sezgin, Fuat. *Geschichte des arabischen Schrifttums*. Bd. 1: *Qoranwissenschaft, hadit ...* Leiden: Brill, 1975.
- The *Fihrist* of Ibn Nadim. Edited and Translated by Bayard Dodge. 2 vols. New York: Tisdall, W. St. Clair. «Shi'ah Additions to the Koran.» *The Moslem World* 3 (1913): 228.
- Vajda, Georges. «Le Probleme de la vision de dieu (RU'YA) d'apres quelques auteurs si'ites duodecimains.» In *Le Shi'isme Imamite, Colloque de Strasbourg*, 3154. Paris: Presses Universitaires de France, 1970.
- Van Ess, Josef. *Theologie und Gesellschaft im 2 und 3 Jahrhundert Hidschra. Eine Geschichte des religioesen Denkens im fruehen Islam*. Vol. 1 (6 vols. projected) Berlin: Walter de Gruyter, 1991.